

هندسه عرفان سیری در تحول و تطور خوشنویسی ایران و زندگی درویش عبدالمجید طالقانی

یدالله کابلی خوانساری

زیبایی یگانه موهبتی است که در آیینۀ ادراک آدمی نقش می‌پذیرد و هنر ژرف‌ترین تحلیل‌گاه این پدیده شورانگیز الهی است که در زندگی و هستی، در پرتو الهامات درونی و معنوی انسانهای صاحب‌دل و فرهیخته، به منصفۀ ظهور می‌رسد.

بی‌هیچ تردیدی هنرمندان شفاف‌ترین الگوهای اجتماعی، اخلاقی در ادوار مختلف هستند که با بینشی چند وجهی و درکی عمیق از زندگی، شرایط عصر خویش را لمس می‌نمایند و با تجلی تحولات درونی روایتگر راستینی هستند از زیباییها و زشتیها، خوشیها و حسرتها.

هنرمندان درعین آفرینش اثر، مستغرق در عواملی هستند که می‌توانند غریزه ذاتی و بازتابهای بیرونی خود را تصویر نمایند و در راستای غنا بخشیدن به موجودیت خویش، جامعه و دوستداران هنر به آفرینش آثار بپردازند. دستیابی به این عوالم دیرباب، فراتر از حدود توانمندیهای معمول و تخیلات افراد عادی است که بتوانند در احیای این کامیابی رازگونه توفیقی داشته باشند.

شواهد موجود در موزه‌ها و آثار به‌جای مانده از دوران باستان حاکی از این حقیقت آشکار است که هنر هیچ‌گاه از زندگی ایرانی جدا نبوده است و هرگاه فرصتی یافته ذوق و خلاقیت و نبوغ خود را در جلوه‌های گوناگون به‌منصفۀ ظهور رسانده است. در استمرار این امر عظیم،



پیدایش خط و زبان از رویدادهای مهمی بوده است که در هر سرزمینی برای ثبت و ضبط مفاهیم و انتقال فرهنگ و تمدن بشری به کار رفته است.

در کشور ایران، که هنر با سابقه‌ای چند هزار ساله تجلیگاه نبوغ و ذوق سرشار این ملت هوشمند و مبتکر بوده است، خط و خوشنویسی همواره ویژگی خاصی داشته است و در بررسیهای تاریخی دوره‌های مختلف- مورخان و باستان‌شناسان خط را کهن‌ترین وسیله برای انتقال دریافته‌ها و حفظ فرهنگ و دانش و میراث معنوی نیاکان ما دانسته‌اند. بعدها بنا بر کاربردهای گوناگون به صورت هنری اصیل و ارزشمند در تزئین سنگ‌نبشته‌ها و ابنیه تاریخی بر ظروف سفالین فلزی و چوبی و پارچه و غیره نقشی ارزنده ایفا نموده است.

هنر خوشنویسی از دیرباز مقبولیتی بسیار داشته است و با رشته جان و جوهر ذاتی این ملت هوشمند پیوند خورده و در هر عصری با گرایش به مفاهیم ارجمند اخلاقی، اجتماعی، ادبی، تاریخی و حتی سیاسی در کتابت و کتاب‌آرایی، مرقع‌نویسی، قطعه‌پردازی، کتیبه‌نگاری و بالخصوص تحریر آیات وحی در قرآن کریم توسعه و تحکیم هویت فرهنگی این مرز و بوم را پایه‌گذاری نموده است و به منزلت و مرتبتی بالا رسانیده است و در میان هنرهای تجسمی به‌عنوان نمادی متعالی و معنوی و همچون گوهری درخشان مقبول افتاده و از شاخصه‌های مهم تاریخ تمدن این سرزمین به‌شمار آمده است.

بعد از قرن چهارم هجری قمری، که کاربردهای خط کوفی کمرنگ شد و اقلام شش‌گانه نسخ و ثلث و محقق و ریحان و رقاع و ترقیع پدیدار گشت و به‌دست ابن‌مقله شیرازی و یاقوت قانونمند گردید، ذوق و نبوغ هنرمندان بزرگی که با درک ضرورت‌های زمانی و تاریخی ابداع خط دیگری به‌نام تعلیق را در اواخر قرن ششم به‌دست خواجه ابوالعال برای ظهور زیباترین هنر خوشنویسی ایران یعنی نستعلیق مهیا نمود که از تلفیق دو خط نسخ و تعلیق در اواخر قرن هفتم پا به عرصه وجود نهاد.

واضع خط نستعلیق امیرعلی تبریزی (متوفی به سال ۸۳۰ ق) است که در قرن هشتم آن را پایه‌ریزی کرد و استادان بلندمرتبه‌ای چون میرزا اظهر تبریزی، باباشاه اصفهانی، سلطانعلی مشهدی، شاه محمود نیشابوری و میرعلی هروی و در پایان، میرزا محمدحسین تبریزی در شمار



اقطاب این قلم در میانه قرن هشتم تا دهم به‌شمار رفته‌اند. تا اینکه از اواخر قرن دهم تا اوایل قرن یازدهم چهره تابناک و هنرمند سترگی به‌نام میرعماد سیفی قزوینی (متوفی به سال ۱۰۲۴ق) این خط را نظم و قانون تازه‌ای بخشید و آن را به نهایت کمال و زیبایی رسانید و چهره‌ای اسطوره‌ای و ماندگار بود که نقش بسیار عمده‌ای در جهانی شدن خط ایران داشته است و آثار او از چهارگوشه کشور به اقصی نقاط عالم منتشر شد.

در رمز و راز این دستاورد بزرگ، علم و شعور به موازات ذوق و قریحه دو بال بلند و پر پرواز به‌سوی عالم بالا بوده است و تنها نام‌آورانی که با سیر و سلوک و هدفمند در این مسیر گام نهاده‌اند توفیق یافته‌اند تا با توسل و توکل و جذبۀ عشق راه به جایی ببرند، تا غبار از دل برگیرند و به دور از کشمکشهای زندگی و اجتناب از ستیزهای روزگار که مایه تنزل در همه اطوار هستی است خود را رهایی بخشند و با غنای درونی و ضرب‌آهنگ توأمان دل و حریر دلکش قلم، که بدیع‌ترین ترجمان عشق لایزال الهی است، هم‌نوا شوند و خویشتن خویش را دریابند، و همچون قطره‌ای زلال در دریای بی‌کران هستی جریان یابند.

قداست و الهیت این هنر روحانی به تناسب ضرورت زمان و تطّور تحولات فرهنگی و اجتماعی طرحی نو و صورتی تازه در هندسه آن پدید آورده که هرکدام به موازات استمرار فرهنگ و هنرهای اسلامی به اوج شکوفایی و کمال رسیده است.

خط شکسته آخرین دستاورد ذوق خلاق و هنرمندان خوشنویس ایرانی است که در نیمه دوم قرن یازدهم هجری قمری از خط نستعلیق استخراج شد و به تعبیری شاعرانه «بهار خط نستعلیق» نام گرفت. این خط به بهانه سرعت در نوشتن و تسریع در امر مکاتبات و مراسلات طراحی شد ولی جوهره زیبایی و رمز و رازی که در شیدایی و چرخش قلم در هندسه آن پدیدار گشت آن را به هنری ناب و اصیل و ستودنی تبدیل نمود. این خط را ابتدا مرتضی قلی‌خان شاملو ابداع کرد. سپس به‌دست محمدشفیع حسینی معروف به «شفیعا» (متوفی به سال ۱۰۸۳ق) قانونمند شد.

تا چند دهه شیوه شفیعایی رایج بود، اما در قرن دوازدهم با ظهور نابغه بی‌بدیلی به‌نام درویش عبدالمجید طالقانی به اوج زیبایی و کمال آراسته شد و تحولی گسترده و بدیع در طراحی



حروف و شکل‌گیری کلمات آن به وجود آمد. درویش عبدالمجید گذشته از خلاقیت‌های فوق‌العاده و نبوغی که در ارائه تکامل هنر اصیل و قلم جادویی و جاودانه خط شکسته داشته قابلیت‌های تحسین‌برانگیزی نیز در کار شعر و ادب و فضل کمال از خود به یادگار گذاشته است.

آنچه مسلم است اینکه این هنرمند نامور بعد از تولد در سال ۱۳۵۰ق در روستای مهران طالقان دوران کودکی را در زادگاه خویش سپری نمود و در مکتب‌خانه‌های همان دیار به تحصیلات ابتدایی پرداخت. ولی هیچ معلوم نیست که در چه سالی و در چه سنی برای باروری خلاقیت‌های خود جلای وطن نموده است. زمانی که وی دوران طفولیت خود را می‌گذرانید مقارن است با نابسامانی‌های حکومت رو به زوال صفویه که کشور ما از حیث ثبات اقتصادی و آرامش اجتماعی با تنگناها و مشکلات زیادی مواجه بوده است و در این دوران متشنج جایی برای بروز و ظهور خلاقیت و ابداعات هنری وجود نداشته و توجه به ترویج و اشاعه هنر نمی‌شده است. وضعیت نابسامان و آشفتگی کشور از یک سو، نوجوانی و بی‌سرپرستی و تنگدستی از سوی دیگر، هر نوع بررسی درست و منطقی را درباره شناخت و انگیزه‌های این هنرمند بزرگ دشوار می‌کند و چگونگی شرح و احوال خصوصی وی را نیز در آن دوران با ابهام روبه‌رو می‌سازد.

در روزگاری که مردم غالباً به دلیل عدم امکانات و دشواری‌های ارتباطات شهری گاه تا پایان عمر از محیط زادگاه و زندگی خود پای بیرون نمی‌نهادند و شاید تنها به بهانه داد و ستد و امرار معاش در محدوده روستاهای در دسترس در رفت‌وآمد بودند، باید دید درویش عبدالمجید با چه انگیزه و چگونه از منطقه دورافتاده کوهستانی و حاشیه‌ای دامنه‌های البرز، که امروز هم بعد از گذشت دو قرن و نیم با مشکل رفت و آمد روبه‌روست، دیار خویش را ترک نمود و ابتدا به قزوین و بعد به شیراز و در آخر به اصفهان رفت و در این شهر تاریخی، که پایتخت هنر و زیبایی بود، اقامت گزید.

بدون تردید کشف و شهود درباره جاذبه و کشش این هجرت که با تحمل دشواری‌های طاقت‌فرسای آن روزگار همراه بوده برای بسیاری از مشتاقان و اهل پژوهش قابل توجه است و تصور می‌شود تنها راه دستیابی به حقیقت امر و چگونگی شرح حال وی و رهایی از این ابهام که بر اثر بی‌توجهی و بی‌کفایتی تذکره‌نویسان و وقایع‌نگاران گذشته رخ داده است و کمترین نشانه‌ای



از احوالات کمی و کیفی او در دست نیست، اشارات پراکنده‌ای است که گاه در لابه‌لای سطور درهم و قطعات و مرقعات یا جنگهای ادبی و شعری از او به یادگار مانده است. با حدس و گمان درمی‌یابیم که وی از همان کودکی هوش سرشار و استعداد خارق‌العاده‌ای داشته است و از نبوغ خدادادی بهره‌مند بوده است، بعدها با کسب فضیلت‌های ارزشمند و اخلاقی و اجتماعی به شهرت و منزلتی رفیع رسید، تا بدانجا که زبندگان علم و ادب و اخلاق را مجذوب خود کرد؛ به طوری که در ذوق ادبی و سخنوری جذب اهل فضل و کمال شد و در افسون قلم شکسته، اربابان هنر را به حیرت درآورد.

با آنکه در زیرنویس اغلب آثارش، شهر اصفهان را موطن هنری خویش معرفی کرده است ولی گمان می‌رود روزگاری را نیز در پایتخت عشق و ادب شیراز، مشام جان خود را معطر ساخته است و بعدها در معاشرت با صاحب‌دلانی چون لطفعلی بیگ‌آذر، عاشق و مشتاق و هاتف اصفهانی قریحه شاعری خود را شکوفا نمود و با تخلص «مجید» و «خموش» اشعاری نغز و دلنشین سرود. وی دیوانی قریب به ۱۵۰۰ بیت دارد که به اهتمام جناب آقای احمد سهیلی خوانساری در ۱۳۶۳ انتشار یافته است و در فرازی دیگر، با سرانگشتان توانا و معجزنگار و کلک خیال‌انگیزش در خوشنویسی شکسته، عالمی را به تحیر واداشته است. در اصفهان که مرکز حکومت و مهد تمدن آن عصر و هر گوشه و کنار آن با دنیایی از شگفتی و آفرینشهای گوناگون هنری آمیخته و نیز برجسته‌ترین هنرمندان زمان را در زمینه‌های مختلف در خود جمع آورده بود، آوازه و نام و شهرت او همچون میرعماد سیفی قزوینی در خط نستعلیق از دروازه‌های شهر گذشت و آثارش به شاهکارهایی مانند گشت که از کمتر هنرمندی در عرصه خوشنویسی به چشم می‌آید. کیفیت وجودی، فطرت پاک و عزت نفس، این نابغه نستوه را از تعلقات امور دنیوی جدا ساخته بود به طوری که در ثبت و بیان وقایع روزمره احوالات زندگی به زبان شعر، آزادی را ستوده و درویشی را معنی بخشیده است:

نه من به بندگی خواجه‌ای دگر راضی نه خواجه‌ام روش بنده‌پروری دانند

و یا در مرقع بسیار نفیس و خجسته‌ای که در موزه رضا عباسی تهران نگهداری می‌شود و قطعات سحرانگیزی را به قلم جادویی خود به یادگار گذاشته است که در شمار گنجینه‌های عظیم



از موارث فرهنگی و هنری به‌شمار می‌رود. در گوشه‌ای از سروده‌های خود زبان به شکوه گشوده و گلایه از نامرادی زمانه سرداده و در تأکیدی مکرر نگاشته است: می‌نویسم و می‌نویسم تا در تاریخ بماند که فقیر عبدالمجید گذشت را بر انتقام ترجیح داد

این مطلب گواه آن است که او به آیین جوانمردی پایبند بوده است و نیز به این یقین رسیده بود که «مرام» و «خط» هرکدام گواهی معتبر از تاریخ حیات او خواهند بود. آثار و قطعاتی از این دست که در جهت حق‌گزاری و ادای احترام و دوستی و ابراز ارادت و اخلاص برای بزرگان و صاحب‌دانی چون لطفعلی بیگ‌آذر، که وی را در جمیع جهات مادی و معنوی ستوده و در کنف حمایت خود قرار داده است، بر جای نهاده، به معجزاتی شبیه است که تحریر و تنظیم آن انگاری از حد و حدود توانایی و اراده بشری خارج است.

چنان‌که نقل کرده‌اند و مشهود است درویش عبدالمجید در بیست سالگی خط نستعلیق را در تقلید از مکتب استاد میرعماد حسنی به نهایت کمال و پختگی می‌نوشت و در تعریف و تمجید خط او گفته‌اند که قلم را همپای استاد رسانیده بود. درستی این گفتار و این قضاوت سنگین را می‌توان در موزه‌هایی که آغاز کار خط شکسته او را (۱۱۷۳ - ۱۱۷۰ق) که به شیوه شفیعی نوشتی و بیشتر کلمات آن نستعلیق است مشاهده نمود. وی در چنین شرایط مطلوب و متعالی به وادی خط شکسته نستعلیق قدم گذاشت. چند سالی از پانزده سال آخر عمر خود را از خطوط شفیعا یا میرزا حسن کرمانی تقلید کرد و چیزی نگذشت که به یاری همت و لیاقت و ذوق و مهارتی، که خداوند سبحان در سرانگشتان سحر او به ودیعه نهاده بود، سرآمد استادانی شد که تا پیش از او در نوشتن این قلم دستی داشته‌اند و با آنکه کسوت و منزلت بزرگانی چون مرتضی قلی‌خان شاملو و شفیعا و میرزا حسن کرمانی را در قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم هجری قمری همواره تحسین می‌کرد و حرمت می‌نهاد و به نقل بسیاری از آثار آنها پرداخت، خود در همان چند سال آخر عمر کوتاه و پربارش، در طراحی هندسه حروف و کلمات و ترکیبات بدیع و بی‌نظیرش خالق آثاری شد که شکسته‌نویسی را رنگ جاودانگی بخشید و به جرئت می‌توان گفت که سیر تطور و تکامل این خط در حدود این پانزده سال مختصر، پربارتر از



رشد و تحول پانصد ساله و تغییرات و تحولاتی بود که در بُعد زمانی خط نستعلیق یعنی از سلطان علی مشهدی از قرن هشتم تا میرزا رضای کلهر در قرن سیزدهم شاهد هستیم.

از برجسته‌ترین شاگردان و هنرمندانی که پیرو مکتب او بودند و سر بر آستان بندگی او ساییده‌اند می‌توان به میرزا کوچک اصفهانی، میرزا محمدرضا اصفهانی، میرزا حسن اصفهانی، علی محمد تا قرن سیزدهم و در قرن سیزدهم از سید گلستانه (متوفی سال ۱۳۱۹ق) و نابعه بزرگ خط نستعلیق یعنی میرزا غلامرضا اصفهانی نام برد که هر کدام در شمار اقطاب این قلم درآمدند و با واسطه یا بی‌واسطه راه او را پیمودند و در مکتب ماندگار او به تقلید پرداختند و سر تسلیم بر انوار پرفروغ هنر ناب او نهادند. صاحب شیرازی در توصیف کیفیت عمر پربار او چنین سروده است:

ای گشته مثل به خوشنویسی ز نخست مفتح هنر این هنر خامه تست
تا کرده خدا لوح و قلم را ایجاد ننوشته کسی شکسته را چون تو درست

از درویش عبدالمجید قطعات متنوع بی‌شمار و مرقعات بسیار نفیس باقی مانده است و آثار مکتوب او در قالب جنگ شعر یا دیوان اشعار قابل ملاحظه است که می‌توان به نمونه‌هایی اشاره نمود: دیوان حافظ (۱۱۷۰)، دیوان مشتاق اصفهانی (۱۱۷۲)، گلشن راز (سنه ۱۱۸۰)، کلیات سعدی (۱۱۸۲)، بیاض و جنگ شعر (۱۱۸۲)، بوستان سعدی (۱۱۸۳)، بیاض و جنگ شعر (۸۰-۱۱۷۹) که نزد راقم این سطور است و آثار پراکنده دیگری که در هر قطع و زمانی به مشاهده درمی‌آید.

درویش عبدالمجید با آنکه در زمان اقتدار خوشنویسی و هنرآفرینی یعنی سالهای ۱۱۸۵-۱۱۸۰ به بیماری نوبه ربع (مالاریا) مبتلا و غالب اوقات او با رنج این بیماری همراه بود و آرامش لازم را نداشت و خاطر او همواره دستخوش ناملایمات این معضل بزرگ بود، آثار کم‌نظیر و ارزشمندی از خود به‌جای گذاشت که زینت‌بخش موزه‌های ایران و جهان و روشنی‌بخش چشم مشتاقان است. این هنرمند بی‌بدیل در ۳۵ سالگی (در ۱۱۸۵ق) بر اثر بیماری در اصفهان درگذشت و پیکر پاک او در گوشه‌ای محقر در قبرستان تخته پولاد اصفهان در جوار تکیه میرفندرسکی به خاک سپرده شد و سالهاست که بازتاب هنر ارزشمند او در موزه‌های بزرگ جهان نمادی از فرهنگ و هنر ملی ماست و زیبایی این خط دلربا به‌عنوان یک نیاز جدی در

نوشتن روزمره آرزوی هر ایرانی است، اما دریغ و درد که این قلم شیرین و دلچسب به جرم زیبایی و به بهانه دشواری خواندن از عرصه ارتباطات اجتماعی و فرهنگی مهجور ماند و بعد از سید گلستانه (متوفی به سال ۱۳۱۹ق) به کلی به انزوا کشیده شد.

در این دوران شگرف، تمدن و تکنولوژی ارتباطات گسترده و پیشرفته، جهان یکپارچه و متحدی را تشکیل داده است و وسایل ارتباط جمعی سمعی و بصری و صنعت چاپ و مطبوعات، نظام آموزشی و نمایشی و بهره‌وری هر پدیده‌ای را متحول ساخته است و عصر ایجاز در همه رویدادهای بشری است. ماهیت هنرها را وسعت بخشیده و زمینه را برای آشنایی بهتر و بیشتر و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری همه فرهنگ‌ها و جوامع جهانی مهیا ساخته است، بالطبع می‌باید از این پدیده‌های نوین که در زندگی هنرمند معاصر روی داده است بهره‌مند گشت. ما ناگزیر هستیم در برابر نسل پویای امروز و رسالتی که در احیای هنرهای اصیل این سرزمین داشته‌ایم با احترام سنتهای گذشته و شناخت قابلیت‌های ذاتی، متناسب با شرایط و خاصیت‌های عصر خود کاری تازه ارائه دهیم. چنان‌که در دو دهه گذشته، که دوران شکوفایی اندیشه‌های نو و فصل نوینی در حوزه فرهنگ و هنر معاصر ایران محسوب می‌شود، نسل حاضر کوشیده است تا با حفظ «هویت و سنت» و متکی بودن بر اصل قانونمندی ریشه‌های گذشته، به طرح ابداعات و تحولات تازه امروزی و جلوه‌های نوین و خوشنویسی معاصر دست یابد و در این لطیفه نهانی جوهر ذاتی خویش را شکوفا سازد و چشم‌انداز امیدبخشی را از اعتلای این هنر الهی ترسیم نماید.

امروز به شکرانه این توفیق بزرگ و ترویج مجدد این قلم، که بعد از سید گلستانه (متوفی به سال ۱۳۱۹ق) قریب به هشتاد سال به کلی از عرصه ارتباطات روزمره فرهنگی به دور افتاده بود، با تلاشی همه‌جانبه و هدفمند با هنرمندان شکست‌نویس کشور در انجمن خوشنویسان ایران رونقی دوباره یافت و در سه دهه اخیر و در چهار گوشه کشور چهره‌های درخشانی به صورت تخصصی ابعاد هنری- تزئینی و آموزشی آن را حیاتی دوباره بخشیده‌اند.

برپایی نمایشگاه‌های متعدد و متنوع داخلی و خارجی و انتشار آثار آموزشی و هنری در دوران معاصر نشانه و نوید امیدبخشی است که می‌تواند ضامن استمرار و حفظ و توسعه این هنر زیبا و قلم شیوای ایرانی باشد.

